



## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۴

ای عاشقان، ای عاشقان، آمد گه وصل و لقا  
از آسمان آمد ندا، کای ماه رویان الصلا

ای سرخوشان، ای سرخوشان، آمد طرب دامن کشان  
بگرفته ما زنجیر او، بگرفته او دامان ما

آمد شراب آتشین، ای دیو غم کنجی نشین  
ای جان مرگ اندیش<sup>(۱)</sup>، رو، ای ساقی باقی درآ

ای هفت گردون مست تو، ما مهره‌یی در دست تو  
ای هست ما از هست تو، در صد هزاران مرحبا

ای مطرب شیرین نفس، هر لحظه می‌جنبان جرس<sup>(۲)</sup>  
ای عیش، زین نه بر فرس<sup>(۳)</sup>، بر جان ما زن ای صبا

ای بانگ نای خوش سمر<sup>(۴)</sup>، در بانگ تو طعم شکر  
آید مرا شام و سحر از بانگ تو بوی وفا

بار دگر آغاز کن، آن پرده‌ها را ساز کن  
بر جمله خوبان ناز کن، ای آفتاب خوش لقا

خاموش کن، پرده مدر، سَغراقِ (۵) خاموشان (۶) بخور  
ستار شو، ستار شو، خو گیر از حلم (۷) خدا

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۱۳

هر چه صورت می و سیلت سازدش  
زان و سیلت بحر، دور اندازدش

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۹۷

عقل تو همچون شتریان تو شتر  
می کشاند هر طرف در حکم مُرّ (۸)

### مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۸۸

در زمان ابری برآمد ز امر مُرّ (۹)  
سیل آمد گشت آن اطراف پُر

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

چون ز زنده مرده بیرون می کند  
نفس زنده سوی مرگی می تند

## مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸

زاغ در رَز (۱۱۰)، نعره زانگان زند  
بلبل از آوازِ خوش کی کم کند؟

پس خریدار است هر یک را جدا  
اندرین بازارِ یَفْعَل ما یِشَا\*

نُقَلِ خارستان، غذایِ آتش است  
بویِ گُل، قُوتِ دماغِ سَرخوش (۱۱۱) است

گر پلیدی پیش ما رسوا بود  
خوک و سگ را شکر و حلوا بود

## \* قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۰

«... قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ.»

«... گفت: چنین است، که خدا هر چه بخواهد می کند.»

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۹

چون ز مُرده زنده بیرون می کشد  
هر که مُرده گشت، او دارد رَشَد (۱۱۲)

چون ز زنده مرده بیرون می‌کند  
نفس زنده سوی مرگی می‌تند

مُردِه شو تا مُخْرِجُ الْحَيِّ<sup>(۱۳)</sup> الصَّمَدِ  
زنده‌یی زین مُرده بیرون آورد

مرده شو، یعنی از نفس و نفسانیات پاک شو تا خداوند بی نیاز که زنده را از مُرده بیرون می‌آورد، زنده ای را از مُرده تو بیرون آورد.

### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۶۰

ساقی صوفیان، شرابی ده  
کان نه از خُم<sup>(۱۴)</sup> بُود، نه از انگور

زان شرابی که بوی جوشش او  
مردگان را برون کشد از گور

### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۰۰

ای غم و اندیشه، رو، باده و بایِ غمست  
چونکه بغرید شیر، رو چو فرس خون بمیز<sup>(۱۵)</sup>

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۵۰

رَهْدَ زِ خَوِیْشِ وَزِ پِیْشِ وَزِ جَانِ مَرِگِ اَنْدِیْشِ  
رَهْدَ زِ خَوْفِ وَ رِجَا وَ رَهْدَ زِ بَادِ وَ زِ بُوْدِ

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۱۲

مَرِغِ مَرِگِ اَنْدِیْشِ رَا غَمِ مِیْ دِهَیْ  
بَلْبَلَانَ رَا مَسْتِ وَ گَوِیَا مِیْ کُنِیْ

## مولوی، دیوان شمس، رباعی شماره ۱۵۸۷

مَنْ بَنْدَهُ تُو، بَنْدَهُ تُو، بَنْدَهُ تُو  
مَنْ بَنْدَهُ اَنْ رَحْمَتِ خَنْدَنْدَهُ<sup>(۱۶)</sup> تُو

ای اَبِ حِیَاتِ، کِی زِ مَرِگِ اَنْدِیْشِ  
اَنْکَسِ کِه چُو خِضْرِ گِشْتِ خُوْدِ زَنْدَهُ تُو؟

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۲

شِرَابْخَانِه عَالَمِ شَدْ سِتِ سِیْنِه مَنِ  
هَزَارِ رَحْمَتِ بَرِ سِیْنِه جُوامِرْدَمِ<sup>(۱۷)</sup>

هَزَارِ حَمْدِ وَ ثَنَا مَرِ خُدَايِ عَالَمِ رَا  
کِه دَنْگِ عِشْقَمِ وَ اَزِ نَنْگِ خَوِیْشْتَنِ فَرْدَمِ

### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۶۱

شرابم آتشِ عشقست و خاصه از کفِ حق  
حرام باد حیاتت که جانِ حَطَب<sup>(۱۸)</sup> نکنی

### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۶

بیار باده که دیر است در خمارِ توأم  
اگر چه دلق کشانم، نه یارِ غارِ توأم؟

بیار رَطَل<sup>(۱۹)</sup> و سبوی<sup>(۲۰)</sup>، کارم از قدح بگذشت  
غلامِ همت و دادِ بزرگوارِ توأم

در این زمان که خمارم، مطیعِ من می باش  
چو مست گشتم از آن پس به اختیارِ توأم

بیار جامِ اناالحق، شرابِ منصور<sup>(۲۱)</sup>  
در این زمان که چو منصور زیرِ دارِ توأم

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۲۸

مؤمنان، آیینهُ همدیگرند\*  
این خبر می از پیمبر آورند

پیشِ چشمت داشتی شیشه کبود  
ز آن سبب، عالم کبودت می نمود

گر نه کوری، این کبودی دان ز خویش  
خویش را بد گو، مگو کس را تو بیش

مؤمن ار يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ\*\* نبود  
غیب، مؤمن را برهنه چون نمود؟

چونکه تو يَنْظُرُ به نارِ اللَّهِ\*\*\* (۲۲) بدی  
نیکوی را وا ندیدی از بدی (در بدی از نیکوی غافل شدی)

### \* حدیث

« الْمُؤْمِنُ مِرَاةُ الْمُؤْمِنِ »

مؤمن، آینه مؤمن است.

### \*\* حدیث

« اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ »

بترسید از زیرکساری مؤمن که او با نور خدا می بیند.

### \*\*\* قرآن کریم، سوره الهمزة (۱۰۴)، آیه ۶

« نَارُ اللَّهِ الْمُوَقَّدَةُ »

« آتش افروخته خداست »

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۳۳

اندک اندک آب، بر آتش بزن  
تا شود نار تو نور، ای بُوَالْحَزَن (۳۳)

تو بزن یا رَبَّنَا آبِ طَهْوَر (۳۴)  
تا شود این نارِ عَالَم، جمله نور

آب دریا، جمله در فرمان توست  
آب و آتش، ای خداوند، آن توست

گر تو خواهی آتش، آب خوش شود  
ور نخواهی، آب هم آتش شود

این طلب، در ما هم از ایجاد توست  
رستن از بیداد، یا رب، داد توست

بی‌طلب، تو این طلبمان داده‌ای  
بی‌شمار و حَدِّ، عطاها داده‌ای



## مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۴۸

مکرّر کردن قوم، اعتراضِ ترجیه بر انبیا علیهم السّلام

قوم گفتند: ار شما سَعِدِ (۲۵) خودید  
نحسِ مایید و ضدید و مُرْتَدید (۲۶)

جانِ ما، فارغ بُد از اندیشه‌ها  
در غم افگندید ما را و عَنَا (۲۷)

ذوقِ جمعیت که بود و اتفاق  
شد ز فالِ زشتتان صد اِفْتِراقِ (۲۸)

طوطیِ نُقْلِ شِکْرِ بودیم ما  
مرغِ مرگ‌اندیش گشتیم از شما

پیش از آنکه شما ظهور کنید ما طوطیان شیرین کلام بودیم، اما اکنون  
به سبب وجود شوم شما، به پرندگانِ مرگ‌اندیش تبدیل شده ایم.

هر کجا افسانهٔ غم‌گستری ست  
هر کجا آوازهٔ مُسْتَنگِری ست (۲۹)

در هر جا که ماجرای غم‌انگیزی است، و در هر جا که نغمه شومی بر می  
خیزد.

هر کجا اندر جهان، فالِ بدی ست  
 هر کجا مَسْخِی (۳۰)، نکالی (۳۱) مأخذی ست

در هر جای این جهان که فال بدی زده می شود، و در هر جا که تغییرات زشت  
 و ناهنجاری رخ می دهد، و در هر جا که عذاب و وبالی در کار است.

در مثالِ قصّه و فالِ شماسْت\*  
 در غم‌انگیزی، شما را مُشْتَهاسْت (۳۲)

همه این زشتی‌ها و گرفتاری‌ها و ناگواری‌ها در اَمثالِ حکایات و سخنان و  
 تعابیر شما وجود دارد و شما علاقه زیادی دارید که مطالب ناراحت کننده و  
 تشویش آور بر زبان خود برانید.

باز جوابِ انبیا علیهم السلام

انبیا گفتند: فالِ زشت و بد  
 از میانِ جانندان دارد مدد\*\*

گر تو جایی خفته باشی با خطر  
 ازدها در قصدِ تو از سوی سر

مهربانی مر تو را آگاه کرد  
 که بجه زود، ار نه، ازدرهات خورد

تو بگویی: فالِ بدِ چون می‌زنی؟  
فالِ چه؟ برِ چه، ببین در روشنی

از میانِ فالِ بدِ من خود تو را  
می‌رهانم، می‌برم سوی سَرا

چون نبی آگه کننده‌ست از نهان  
کو بدید آنچه ندید اهلِ جهان

### \* قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۱۸

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸)

گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم. اگر بس نکنید سنگسارتان خواهیم کرد و شما را از ما شکنجه‌ای سخت خواهد رسید.

### \*\* قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۱۹

قَالُوا طَائِرُكُم مَّعَكُمْ أَئِن ذُكِّرْتُم بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ

گفتند: شومی شما، با خود شماست. آیا اگر اندرزتان دهند چنین می‌گویید؟ نه، مردمی گزافکار (پر هوا و هوس) هستید.

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۴

حَقِّ ذَاتِ پَاكِ اللّٰهِ الصَّمَدِ<sup>(۳۳)</sup>  
 كِه بُود بِه مَارِ بَدِ از یَارِ بَدِ

مَارِ بَدِ جَانِی سَتَانْدِ از سَلِیْمِ<sup>(۳۴)</sup>  
 یَارِ بَدِ آرد سَوِی نَارِ مَقِیْمِ

از قَرِیْنِ<sup>(۳۵)</sup> بی قول و گفت و گوی او  
 خُو بَدَزْدَدِ دِل نِهَانِ از خُوِی او

چونکه او افکند بر تو سایه را  
 دزدد آن بی‌مایه از تو مایه را

عَقْلِ تُو گَرِ اژدِه‌ایِی گِشْتِ مَسْتِ  
 یَارِ بَدِ او را زُمُرْدُ دَانِ كِه هَسْتِ

دیده عقلت بدو بیرون جهد  
 طَعْنِ<sup>(۳۶)</sup> اوت اندر کف طاعون نهد

## مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۹۴

چون قضا آید، نبینی غیر پوست  
 دشمنان را باز شناسی ز دوست\*

چون چنین شد، اِبْتِهَال<sup>(۳۷)</sup> آغاز کن  
 ناله و تسبیح و روزه ساز کن<sup>(۳۸)</sup>

ناله می‌کن کای تو عَلَامُ الْغُیُوب<sup>(۳۹)</sup>  
 زیر سنگِ مکرِ بَد، ما را مکوب

گر سگی کردیم<sup>(۴۰)</sup> ای شیرآفرین  
 شیر را مگمار بر ما زین کمین

اَبِ خُوش را صُورَتِ اَتَشِ مده  
 اندر اَتَش، صُورَتِ اَبی مَنه

از شرابِ قهر، چون مستی دهی  
 نیست ها را صُورَتِ هستی دهی

چیست مستی؟ بندِ چشم از دیدِ چشم  
 تا نماید سنگ، گوهرِ پشم، یَشَم<sup>(۴۱)</sup>

چیست مستی؟ حِسِّ ها مُبَدَل<sup>(۴۲)</sup> شدن  
 چوبِ گز<sup>(۴۳)</sup>، اندر نظرِ صَنْدَل<sup>(۴۴)</sup> شدن

### \* حدیث

« هرگاه خداوند اراده فرماید به انجام و اجرای امری، خرد خردمندان را از  
 آنان می ستاند.»

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۲۴۱

حیرتی آید ز عشق آن نطق را  
زهره<sup>(۴۵)</sup> نبود که کند او ماجرا

که بترسد، گر جوابی وا دهد  
گوهری از اُنَجِ<sup>(۴۶)</sup> او بیرون فتد

لب ببندد سخت او از خیر و شر  
تا نباید کز دهان افتد گُهر

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵

صبر و خاموشی جَذوبِ<sup>(۴۷)</sup> رحمت است  
وین نشان جُستن، نشانِ علّت<sup>(۴۸)</sup> است

انصِتُوا<sup>(۴۹)</sup> بپذیر، تا بر جانِ تو  
آید از جانان، جزای انصِتُوا

### قرآن کریم، سوره اعراف(۷)، آیه ۲۰۴

... وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

«... خاموشی گزینید، باشد که از لطف و رحمت پروردگار برخوردار شوید.»

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۳۸

بر لبش قفل ست و، در دل رازها  
لب خموش و، دل پر از آوازا

عارفان که جامِ حق نوشیده‌اند  
رازها دانسته و پوشیده‌اند

هر که را اسرارِ کار آموختند  
مُهر کردند و دهانش دوختند

## مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۹۲

بر دکان، هر زرنا خندان شده ست  
زانکه سنگِ امتحان، پنهان شده ست

پرده ای ستار (۵۰) از ما بر مگیر  
باش اندر امتحانِ ما مُجیر (۵۱)

قلب (۵۲)، پهلو می‌زند با زر به شب  
انتظارِ روز می‌دارد، ذَهَب (۵۳)

با زبان حال، زر گوید که: باش  
ای مُزور<sup>(۵۴)</sup> تا بر آید روز، فاش

صد هزاران سال ابلیس لعین  
بود ابدالِ امیرالمؤمنین

پنجه زد با آدم از نازی که داشت  
گشت رسوا، همچو سرگین<sup>(۵۵)</sup> وقت چاشت<sup>(۵۶)</sup>

- (۱) مرگ اندیش: آن که پیوسته در اندیشه مردن باشد. مجازاً من ذهنی که با اندیشیدن و عمل به آن خودش را تباه می سازد.
- (۲) جَرَس: زنگ، به‌ویژه زنگی که بر گردن چهارپایان می‌بستند.
- (۳) زین بر فَرَس نهادن: کنایه از آماده کار شدن
- (۴) خوش سمر: آن که افسانه‌های شیرین گوید، مجازاً خوش آهنگ
- (۵) سَغراق: کوزه لوله دار، کوزه شراب
- (۶) خاموشان: انسانهای رسته از من ذهنی، زنده به حضور
- (۷) حلم: فضا گشایی، شکیبایی، صبر
- (۸) مُر: تلخ
- (۹) امر مُر: حکم تلخ و دشوار، حکم قطعی و لازم الاجرا
- (۱۰) رَز: تاک و درخت انگور، در اینجا به معنی باغ
- (۱۱) سَرخوش: شادمان، مست
- (۱۲) رَشَد: به راه راست رفتن، هدایت
- (۱۳) مُخْرَجُ الْحَی: بیرون آورنده زنده
- (۱۴) حُم: ظرف سفالی بزرگ
- (۱۵) میزیدن: بول کردن
- (۱۶) خندنده: خندان
- (۱۷) جُوامرد: جوانمرد
- (۱۸) حَطَب: هیزم
- (۱۹) رَطَل: پیمان، پیاله شراب
- (۲۰) سَبو: کوزه سفالی، کوزه دسته‌دار که در آن آب یا شراب بریزند.
- (۲۱) شرابِ منصور: شراب وحدت، شرابی که منصور را به انالحق گفتن واداشت.



- (۲۲) نَارُ اللَّهِ: آتش خدا، منظور هشیاری جسمی همراه با درد است.
- (۲۳) بُوَالْحَرَن: اندوهگین
- (۲۴) طَهْوَر: پاک و پاکیزه
- (۲۵) سَعْد: خجسته، مبارک
- (۲۶) مُرْتَد: کسی که از دین برگشته باشد
- (۲۷) عَنَا: رنج، سختی
- (۲۸) اِفْتِرَاق: از یکدیگر جدا شدن، جدایی
- (۲۹) مُسْتَنَكِر: زشت، ناپسند
- (۳۰) مَسَخ: تبدیل کردن یا تبدیل شدن صورت زیبا به زشت، انتقال روح انسان به کالبد حیوان
- (۳۱) نَكَال: عذاب، عقوبت، سزا
- (۳۲) مُشْتَهَا: مُشْتَهَى، آنچه بدان میل و رغبت نشان داده شود
- (۳۳) صَمَد: بی نیاز، از صفات خداوند
- (۳۴) سَلِيم: مار گزیده
- (۳۵) قَرِين: همنشین
- (۳۶) طَعْن: طعنه
- (۳۷) اِبْتِهَال: دعا از روی اخلاص و زاری
- (۳۸) ساز کردن: ترتیب دادن
- (۳۹) عَلَامُ الْغُيُوب: کسی که از همه امور غیبی آگاه است
- (۴۰) سگی کردن: کار ناپاک و پلید انجام دادن
- (۴۱) يَشْم: سنگی است به رنگ سبز تیره و متمایل به سیاه
- (۴۲) مُبْدَل: دگرگون شده
- (۴۳) چوبِ گز: درختی است وحشی که در شوره زارها و کنار رودخانه ها خاصه در مناطق گرمسیری می روید.
- (۴۴) صَنْدَل: معرب چَندن، چوب خوشبویی که آنرا در معابد می سوزانند و بهترین آن سرخ یا سفید است.
- (۴۵) زَهْره: جرأت، دلیری
- (۴۶) اُنْج: لب
- (۴۷) جَدْوَب: بسیار گشنده، بسیار جذب کننده
- (۴۸) عَلَت: بیماری
- (۴۹) اُنْصِتُوا: خاموش باشید
- (۵۰) سِتَار: بسیار پوشاننده، از نامهای خداوند
- (۵۱) مُجِير: پناه دهنده، از نامهای خداوند
- (۵۲) قَلْب: وارونه کردن، به زر و سیم ناسره نیز گویند
- (۵۳) دَهَب: طلا، زر
- (۵۴) مُرُور: تزویرکننده، دورو، دروغگو
- (۵۵) سِرْگین: فضله چهارپایان از قبیل اسب و الاغ و استر، مدفوع
- (۵۶) چاشت: اول روز، ساعتی از آفتاب گذشته